

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَيَّنْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

در آستانه شهادت مولایمان علی بن الحسین علیهما السلام به حسب بعضی از نقلها
هستیم که فردا روز شهادت آن بزرگوار هست با عرض تسلیت این شهادت جانگداز
خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداءه و حضرت معصومه سلام الله علیها و شما
گرامیان این صلوات خاصه آن بزرگوار را خدمتشان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ جَعَلْتَ مِنْهُ أَيْمَةً
الْهُدَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ يَهْدِلُونَ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَ اصْطَفَيْتَهُ وَ
جَعَلْتَهُ هَادِيًا مَهْدِيًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ أَنْبِيَائِكَ حَتَّى تُبَلِّغَ بِهِ
مَا تُقَرِّرُ بِهِ عَيْنُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

بحث در فرمایش محقق ایروانی قدس سره بود که ایشان فرمودند شبهه حکمیه در غیر
موارد احتیاط تصور ندارد. به خاطر این که حقیقت حکم عبارت است از اراده متعلقه به
فعل غیر که این اراده متعلقه به فعل غیر از رهگذر بعث، نه سایر امور، از رهگذر بعث
ابلاغ و اعلام شده باشد به آن غیر و آن مکلف، این می‌شود حکم. بنابراین جایی که مکلف
فحص کرد و دید لم یبلغه و لم یعلمه المولی امری را به حسب ادله یقین پیدا می‌کند دیگه
حکم نیست چون این مأخوذ در ماهیتش است، در حقیقتش است. پس بنابراین وقتی نبود،
این اعلام نبود، این وصول نبود حقیقة الحکم و حقیقة التکلیف منتفی است پس این که ما
بگویم که شک در تکلیف داریم این کلام لا معنا له. مکلف بین دو قطع است یا قطع به
وجود تکلیف دارد یا قطع به عدم تکلیف دارد. حالت شک و حالت ظن لایتصور. این
فرمایش ایشان.

خب یک مقداری خرده ریز هم داشت که آن‌ها را آن روز خواندیم و عرض کردیم. پس شک هیچ مکلفی نیست به حکم خودش و تکلیف خودش نمی‌تواند شک کند. بله می‌تواند نسبت به احکام دیگران شک کند یعنی مثلاً می‌گوید من نمی‌دانم زید اعلام شده به او یا نشده. اگر شده خب تکلیف دارد اگر نشده تکلیف ندارد. می‌تواند انسان نسبت به حکم دیگران، تکلیف دیگران شک کند چون نمی‌داند به آن‌ها بلوغ پیدا کرده، وصول پیدا کرده حکم یا نه. اما نسبت به خودش دیگه معنا ندارد شک بکند بلغ الیّ أم لا. این یک امر وجدانی است. و آن چه که ما این جا می‌خواهیم بگویم این مطلب است ما به دیگران کار نداریم که، هر کسی نسبت به خودش باید مسأله را حساب بکند. مجتهد هم نسبت به مکلفین و مقلدینش خب می‌داند آن راه وصول‌شان حرف این است. پس بنابراین آن جا هم شک ندارد که به آن‌ها واصل نشده.

بعد ایشان قدس سره برای سد ثغور از این مطلب خودشان دو اشکال مهم که در مقام ممکن است به نظر بیاید طرح فرمودند و از آن‌ها جواب دادند که ما آن دو اشکال را هم طرح بکنیم که کسی خیال نکند از دو راه می‌شود به ایشان مناقشه کرد چون خود ایشان آن‌ها را جواب داد.

اشکال اول این است که خب اگر این حرف شما درست باشد بنابراین فحص از تکلیف، فحص از حکم ... ما از چی فحص بکنیم؟ وقتی فحص می‌خواهیم بکنیم علم نداریم دیگه. وقتی علم نداریم پس تکلیف نیست، پس یقین داریم تکلیف نیست، نفحص عن ماذا؟ این فحص در صورتی درست است که لولا علم ما، بلوغ ما، وصول به ما یک واقعیتی داشته باشد حالا ما دنبالش می‌گردیم ببینیم پیدایش می‌کنیم یا نه. اما اگر حقیقتش با وصول به ما درست می‌شود خب ما از چی داریم فحص می‌کنیم. پس این لا ... این و حال این که بالضرورة این حرف باطلی است که فحص بر ما واجب نباشد، فحص لازم نیست و بالضرورة واضح است که ما فحص از احکام الهی می‌کنیم و می‌رویم تعلّم احکام الهی می‌کنیم این‌ها اگر قبل از تعلّم ما وجود خارجی ندارند چه معنا پیدا می‌کنند. این اشکال خیلی مهمی است در مقام دیگه که ایشان تعرض کردند.

و لایشکل علی ما ذکرناه بأنّه مستلزم لعدم وجوب فحص عن التکلیف اذ المکلف قبل الفحص و فی طرف عدم العلم قاطع بعدم التکلیف و من أئ شیء یتفحص. الا أن یکون الفحص و ادخال النفس فی موضوع التکلیف واجباً نفسیاً کما ذهب الیه بعض.

مگر شما این حرف را بزنید؛ بگویند درسته ما فحص می‌کنیم برای این که تکلیف درست بشود، خلق بشود، آفریده بشود. و این واجب نفسی است که خدا بر گردن ما واجب کرده که بیایید من را کمک کنید تا حکم درست بشود. از یک طرف من می‌گویم اگر یک طرف هم شماها در گوش‌هایتان را نگیرید، فحص کنید، این ور و آن ور بروید تا به این مجموعه تکلیف درست بشود، حکم درست بشود. و این یک مصلحت نفسی دارد که می‌گویم خدای متعال واجب فرموده کما این که بعضی‌ها گفتند تعلّم واجب نفسی است. دنبال علم رفتن وجوب نفسی دارد اصلاً نه طریقی. مگر کسی این حرف را بزند خب اگر این حرف را زد البته اشکال باز مطرح می‌شود فحص از این جهت است اما روی آن مبنا باز اشکال باقی می‌ماند. علاوه بر این که این مبنا هم درست نیست یعنی کسی که دنبال تکلیف فحص نمی‌کند روز قیامت دو تا کتک نمی‌خورد؛ یکی این که چرا آن واجب را ترک کردی، یکی این که چرا فحص نکردی. یکی آن حرام را چرا انجام دادی، یکی چرا فحص نکردی. این فحص طریقی به آن هست نه امر جداگانه‌ای هست.

خب از این اشکال ایشان این جوری جواب می‌دهد که ما دلیل داریم که فحش واجب است. این ما دلیل شرعی داریم، دلیل عقلی داریم که در محل خودش در شرایط جریان اصول بیان می‌شود که ما دلیل داریم باید... حالا به عبارت دیگر بگویم بهتر است. دلیل داریم که قبل الفحص باید احتیاط بشود. اگر فحش نکردی باید احتیاط کنی. یا برو فحش کن، کار را یکسره کن، که بفهمی هست یا بفهمی نیست. یا قاطع به وجود بشوی یا قاطع به عدم بشوی. یا اگر این کار را نمی‌خواهی بکنی دلیل داریم باید چه کار کنیم؟ باید احتیاط کنیم.

این دلیل بر وجوب احتیاط ایشان می‌فرماید این سایه آن اراده واقعی مولی است. چون آن اراده نفسی را دارد نسبت به این که عیدش این کار را انجام بدهد و الان آن اراده از راه بعث هنوز به او واصل نشده از آن اراده مولی بالطبع یک اراده دیگری در سایه آن اراده ... و اسمش را در نفس مولی می‌گوید آقا احتیاط کن. احفظ، احتط. این جور می‌گوید. ایشان می‌گوید کفی در این که آن اراده نامش بشود حکم و تکلیف، همین مقدار بعث و تکلیف است. بنابراین همان طور که خود صلّ، خود صم باعث می‌شود آن اراده صومیّه، آن اراده صلاتیه که از رهگذر صل و صم به عبد ابلاغ شده اسمش بشود تکلیف و حکم هم چنین احتط، احفظی که در ظرف عدم فحش مولی می‌گوید این هم یکفی برای این که آن اراده اگر وجود باشد بشود حکم. و این با آن فرقی نمی‌کند. این هم کفایت می‌کند.

و ذلك لأنّنا نقول بالفحص من أجل قيام الدليل على وجوب الاحتياط قبل الفحص، و هذا بعث طريقي لأجل حفظ التكليف الواقعيّة. و الإعلام و البعث الذي نعتبره في موضوع التكليف الواقعيّة هو ما يعمّ مثل هذا البعث؛ فإنّه لا يقصر عن سائر أفراد البعث...

این با سایر افراد بعث فرق نمی‌کند.

فإنّه بعث حقیقی...

آن هم که می‌گوید احتط یک بعث جدی واقعی حقیقی است.

إلى مراد تبعی...

منتها این بعث دیگر مراد تبعی است. مراد اصلی‌اش چیه؟ آن صوم است، آن صلات است. این احتیاط مراد تبعی است، این احتط مراد تبعی است. بعث حقیقی، این شوخی که نیست این بعث واقعی است این احتط. منتها الی مراد تبعی.

بعث حقیقی منبعث من مراد اصلی...

که این مراد تبعی که احتیاط باشد منبعث از یک مراد اصلی است که آن تکالیف واقعیّه باشد. خب بعث حقیقی الی این...

صيانةً عليه و حفظاً له....

برای این که صیانت بر آن احکام واقعی بکند. آن‌ها را حفظ بکند. این ببینید ملامح مطالب مرحوم شهید صدر توی عبارات ایشان هست که ایشان می‌فرمود این‌ها چی هستند؟ برای ... مقام حفظی است این‌ها برای حفظ آن احکام واقعی. ایشان هم می‌گوید این علت‌ها

صیانه بر آن امور واقعی است. و حفظاً بر همان امور واقعی است.

فأمر «احفظ» لا يقصر و لا يفتر عن أمر «صل» و «صم»...

این کمبودی از آن ندارد. همان جور که آن‌ها، آن اراده را می‌کنند حکم این هم اراده را می‌کند حکم.

لا بمقام واقعه و لا بمقام بعثه،...

از هر دو نظر هیچ تفاوتی با آن نمی‌کند. هم بعث حقیقی است و از یک اراده واقعی نشأت گرفته که آن اراده نسبت به احکام واقعیه باشد. اما مقام بعث هم که واقعاً بعث حقیقی است.

و المكلف لمكان هذا البعث ألزم بالفعل...

الزام می‌شود از ناحیه عقلش به فعل. که آن دیگه آن حکم شده اگر باشد. مگر این که:

إلا أن يتفحص و يخرج نفسه عن موضوع «احفظ»...

بیاید فحص کند ببیند نیست. خب یقین به عدم... همین که فحص کرد دید نیست یقین به عدم پیدا می‌کند طبق مبنای ما دیگه. می‌فهمد نیست. اگر هم پی به آن برد دیگه خود آن را امتثال می‌کند. دیگه احفظ هم از بین می‌رود چون سالبه به انتفاء موضوع می‌شود دیگه خودش را ...

و أمّا قبله فلا محيص له من الاحتياط.

سؤال: ... یقین به انتفاء اراده که حاصل نمی‌شود.

جواب: موضوع در نظر ایشان حکم واجب الاتباع است نه اراده محضه.

سؤال: یعنی ایشان موضوع حکم ... اعتبار می‌داند. یا ملاک اراده می‌داند.

جواب: نه اعتبار نمی‌داند. مجموع امرین. این حرف شبیه حرف ... از یک منظر شبیه فرمایش آقای خویی است.

آقای خویی می‌فرماید که حکم چیه؟ اعتبار و ابراز است. یعنی ابراز جزء مقومش هست. این اعتبار می‌کند این صلات را بر ذمه عید بعد ابراز باید بکند اگر ابراز نکرده این اعتبار هیچ ارزشی ندارد. این جا ایشان نظرش این است که حالا ما در مقام مناقشه با ایشان حالا این‌ها را بررسی می‌کنیم. ایشان می‌فرماید نفس الإراده حکم نمی‌شود. موضوع حق الطاعة نیست. این اراده باید مولی به چه طریقی؟ به طریق بعث نه به طرق دیگر. با اجرت دادند، با ترغیب کردن، با وعده بهشت دادن یا وعید از جهنم این‌ها اراده را حکم نمی‌کند. فقط از طریق بعث است که حکم حکم می‌شود که آن اراده حالا می‌شود حکم.

پس بنابراین شبهه حکمیه داریم یعنی چی، روی مبنای ایشان معنا ندارد. بله ایشان فرمود هر جا تخفیف بدهد بگوید جهنم می‌برم آن جا از باب یک قاعده دیگه است نه اطاعت مولی، برای ما واجب می‌شود بیاوریم. چرا؟ برای این که دفع ضرر باید بکنیم.

سؤال: استاد طبق مبنای ایشان احتیاط حسن عقلی ندارد.

جواب: آره، خود مولی فقط فرموده احتط، احفظ. چون او گفته و الا عقل نمی‌گفت. عقل می‌گفت که تو تکلیف نداری.

سؤال: بالوجدان حسن عقلی احتیاط واجب است.

جواب: این‌ها را می‌گوید اموز مشهوره لا اصل. یک عده گفتند بقیه هم دنباله‌رو شدند. همین‌ها را همه را دارد انکار می‌کند ایشان همین است دیگه. می‌گوید اصلاً شبهه حکمیه نداریم فلیحذف شبهه حکمیه من سجل الشبهات. اصلاً نداریم. خب این چرا می‌گوید این حرف را. خب این خلاف مشهور است دیگه. کاد أن یکون اجماعاً. ولی ایشان می‌گوید. بله توی حوزه‌های علمیه بحمدلله، حوزه‌های علمیه تشیع این راه فکر و اجتهاد و این‌ها باز است منتها با موازین خودش و ما هم احترام قائلیم برای کسی با دلیل بیاید حرف بزند و اگر دلیل گفت نحن ابناء الدلیل. اگر دلیلش درست بود خب می‌پذیریم.

خب این تا این جا. بعد اشکال دومی که عرض می‌کند.

سؤال: این جا که فرمودید تکالیف واقعی یعنی قبول دارد تکلیف واقع هست دیگه.

جواب: نه با همین احتیاط شد تکالیف واقعی. آن اراده ...

سؤال: این را برای حفظ آن گفته و الا قبلش آن بوده. تکالیف واقعی بوده احتیاط را برای حفظ آن دارد می‌گوید.

جواب: با همین. یعنی این که می‌گوییم این تسامح است دیگه. مثل این که می‌گوییم حجاج دارند می‌روند چون بعداً می‌شود تکلیف از این باب. آن داشته قبل الفحص. خب از این جهت می‌خواهد با این... آن خیلی مرادش مهم است، خیلی اراده‌اش هست که می‌خواهد حتماً انجام بشود. حالا می‌بیند آن صل و این‌ها پیش بیفتد نرسیده به عباد، حالا می‌گوید چه کار کن؟ می‌گوید احتط، احفظ.

اشکال دوم هم که اشکال مهمی است که ایشان می‌فرماید و طرح کرده و جواب داده این است که آن جور که شما می‌گویید پس علم مکلف، علم عبد دخیل در حکم است پس اخذ علم در خود حکم شده. علم به حکم اخذ در هویت حکم شده. تا ندانی حکم نمی‌شود کرد پس باید بدانی و این همان اشکال مشهور را دارد که دور لازم می‌آید. این بخواهد حکم بشود باید علم پیدا کنی، علم به چی پیدا کنی؟ علم به حکم باید پیدا کنی، علم به تکلیف باید پیدا کنی. پس آن توقف بر علم دارد، علم هم توقف بر آن دارد و این همان است که گفته شده دور است و درست نیست.

إن قيل: كيف يعقل اعتبار العلم بالبعث في هويّة التكليف؟ و هل يعقل اعتبار العلم بالشيء في قوام ذات ذلك الشيء؟...

این معقول است؟ علم به شیء در قوام آن شیء، تحقق آن شیء، شیء شدن آن شیء دخالت داشته باشد؟ بخواهی علم پیدا کنی باید آن باشد. آن می‌خواهد باشد باید علم داشته باشی. و این معقول نیست.

خب این هم جواب زیبایی از این داده.

نقول: ما هو المعتبر في التكليف هو العلم بالبعث دون نفس التكليف ليكون من أخذ العلم بشيء في حقيقة ذلك الشيء.

می‌فرماید آن که شما باید علم به آن پیدا کنی تکلیف نیست، آن علم به یک چیزی است که وقتی به آن علم پیدا کردی حالا تکلیف خلق می‌شود. یعنی مولی اراده کرده بعد می‌گوید صلّ این صلّ که تکلیف نیست این بعث است. این که حکم نیست، این بعث است. علم به آن صلّ که پیدا شد آن وقت حالا آن اراده‌ای که کنارش یک صلّای است که علم به آن پیدا شده می‌شود حکم. پس علم به حکم در خود حکم اخذ نشده. حکم عبارت است از مرکب از دو چیز؛ آن اراده و بعثی که آن اراده در ضمن آن بعث دارد به عبد ایصال می‌شود. حالا علم به این بعث لازم است که این بعث هم حکم نیست. وقتی که علم به این بعث پیدا کردید این بعث یک صفت پیدا می‌کند می‌شود البعث المعلوم. وقتی این صفت را پیدا کرد حالا تازه این مجموع آن اراده و این بعث روی هم رفته می‌شود الحکم. پس بنابراین، این دور و مور لازم نمی‌آید. به این جور ایشان جواب داده.

حالا بر آن جواب که دیگه ایشان این جا ندادند که در محل خودش محققین آن دور را هم جواب دادند. اگر آن‌ها را کسی بپذیرد از آن راه هم می‌تواند جواب بدهد.

بعد ایشان این جا اشکال جدیدی را ... یعنی به این جواب اشکالی را طرح می‌کنند که حضرتعالی یعنی می‌فرمایید همین بعث خشک و خالی این جزء مقوم حکم است یا آن بعثی که پشتوانه یک حکم حقیقی دارد؟ یک بعث لقلقه لسانی همین جوری یا بعثی که تراوش کرده باشد از یک حکم حقیقی؟ اگر دومی بگویید که واضح البطلان است که همین طور بعثی که پشتوانه ندارد. اگر نه، می‌گویید بعثی که تراوش کرده از چنین چیزی خب دور لازم می‌آید چرا؟ برای این او بخواهد یک حکم واقعی حقیقی بشود نیاز دارد طبق مبنای شما به چنین بعثی. این بعث هم بخواهد چنین بعثی باشد نیاز دارد به این که آن یک حکم حقیقی باشد پس عاد المحذور.

این شبیه آن جوابی است که آن جا دادند. بعضی‌ها گفتند اخذ علم به حکم در خود حکم لایأس به، دور لازم نمی‌آید. چرا؟ چون دور چه جور ما آن جا می‌گوییم؟ می‌گوییم آن حقيقة الحکم توقف دارد بر علم عبد به حکم. علم عبد به حکم توقف دارد بر آن حقيقة الحکم چون می‌خواهد علم پیدا کند پس دور لازم می‌آید. آن جا چه جور جواب دادند در جواب محققین؟ گفتند نه آن حقيقة الحکم توقف بر علم عبد دارد اما علم عبد توقف بر آن حکم واقعی که در خارج هست ندارد، بر صورت ذهنیه دارد. که به آن می‌گویند معلوم بالذات نه به معلوم بالعرض. انسان که علمش توقف ندارد بر معلوم بالأزل چون نفس راهی به خارج ندارد. هیچ چیزی بر ما غیر از علوم حضوری ما خودش در نفس ما نیست. یک صورتی از آن انطباق پیدا می‌کند حالا طبق مسلک انطباقیه. پس بنابراین آن حکم واقعی که صدر من الله تبارک و تعالی و صدر من جاعله آن که یک واقعیت خارجی است توقف بر علم عبد دارد ولی علم عبد توقف بر آن ندارد، توقف بر چی دارد؟ بر معلوم بالذات، پس معلوم بالعرض که آن حکم خارجی باشد توقف بر علم دارد. علم دیگه توقف بر آن معلوم بالعرض ندارد توقف بر معلوم بالذات دارد پس توقف از یک طرف است آن حکم خارجی واقعی توقف بر علم دارد، علم دیگه توقف بر نفس آن ندارد تا دور لازم بیاید. آن توقف دارد بر معلوم بالذات که همین صورت نفسانیه باشد.

سؤال: معلوم بالذات توقف بر معلوم بالعرض ندارد؟

جواب: ندارد.

این جا بعضی به این جواب مناقشه کردند، گفتند بله این در صورتی درسته که مأخوذ در حکم ذات العلم باشد اعم از علم مطابق با واقع یا غیر مطابق با واقع. اما اگر شما گفتید نه... اما اگر می‌گوید نه، آن حکم متوقف است بر علم مطابق با واقع. مطابق با واقع کی می‌شود؟ وقتی این معلوم بالذات معلوم بالعرض داشته باشد و الا می‌شود چهل مرکب. این معلوم بالذات اگر مطابق در خارج دارد آن وقت می‌شود. حالا علاوه بر این که اصلاً علم ممکن است بگوئیم آن است که مطابق داشته باشد آن که نداشته باشد چهل این آقا خیال می‌کند عالم. اصلاً علم اعم است از این که معلوم بالذات داشته باشد یا نداشته باشد. آن که معلوم بالعرض ندارد خیلی‌هایش چهل است کما این که اگر یادتان باشد در المنطق، کسانی که المنطق را خواندند ایشان همین را می‌گویند. مختار مظفر در المنطق این است که آن چهل است علم نیست.

حالا نظیر آن حرف این جا زده می‌شود یعنی در این اشکال. می‌گوید آقا این بعث یک بعثی است که از یک حکم واقعی تراوش کرده که شما بگویند بعث جزء حکم شدن حکم است؟ این چه بعثی است؟ یک بعث همین جور صوری است؟

سؤال: حاج آقا چرا تراوشش را از حکم واقعی می‌گیرد از اراده واقعی نمی‌گیرد.

جواب: حکم واقعی چیه؟

سؤال: اراده. طبق مبنای ایروانی می‌گوید حکم زمانی است که این بعث اعلام بشود توی آن علم است.

جواب: خب قبل از آن چیه؟

سؤال: آن که اراده واقعی بود.

جواب: اراده واقعی. اراده واقعی که حکم نیست.

سؤال: ولی تعریف ما اراده نیست همان حکمش هست.

جواب: درسته اراده واقعی ولی حکم نیست.

پس بنابراین این بعثی که شما می‌گویید چه بعثی می‌گویید؟ یک بعث هم جوری می‌گویید یا بعثی است که از حکم واقعی است. خب باید گفت از حکم... اگر این را گفتید يعود الاشکال. این اشکالی که خودشان طرح کردند.

حالا جواب داده ایشان:

و لا يدفع ما ذكرناه...

جوابی که از آن اشکال اخذ به حکم در خود حکم بود دادیم....

لا يدفع ما ذكرناه بأنّ البعث الصوري لا يكون بعثاً ما لم يكن مترشحاً من إرادة واقعيّة بالفعل، فأخذ العلم بالبعث في حقيقة التكليف أخذاً للعلم بالتكليف في حقيقة التكليف و مآله إليه، و هو باطل...

که توضیح را دادیم. بعد ایشان این جا هم جواب می‌فرمایند. می‌فرمایند که ما چند جور بعث داریم؛ یک بعث‌های استهزایی داریم و بعث‌های سخریه‌آمیز داریم که هیچ واقعییتی پشت آن نیست جز همین که می‌خواهد بازی کند، می‌خواهد مسخره‌بازی در بیاورد، می‌خواهد چه کند. این یک جور بعث است که این بعث صورتی و هیچ پشتوانه‌ای ندارد.

اما سه جور بعث دیگر داریم که هر سه تای این‌ها موضوع حکم عقل هستند به وجوب اطاعت و حق الطاعه؛ یک، این است که یک اراده واقعی داشته باشد به آن اراده واقعی، طبق آن اراده واقعی، به آن فعلی که اراده واقعی دارد از غیب امر بکنی امر هم برسد به عبد. که این نرخ شاه عباسی و مسلمش هست دیگر. صلّ، صم. اراده کرده صلات را از عبد و صلّ هم گفته و به او هم ایصال شده و ابلاغ شده. این یک بعث است.

دو، این که بعث می‌کند به یک چیزی اما این چیزی که الان دارد به آن بعث می‌کند خود آن مراد واقعی‌اش نیست که اراده‌اش به آن تعلق می‌گیرد اما طبعاً ل آن، حفظاً ل آن، صیانه ل آن دارد به این چیز هم بعث می‌کند، همان که گفتیم مثل احتیاط، مثل حفظ. که این نفس آن چیزی نیست که اراده واقعی به آن تعلق گرفته احتیاط. احتیاط جمع بین احتمالات است دیگر. یا ترک احتمالات یا جمع احتمالات در موارد مختلف. خب این جمع بین احتمالات مراد واقعی‌اش نیست که اراده اصیل به آن تعلق گرفته باشد یا ترک احتمالات. اما این در سایه آن پدید آمده، برای خاطر آن است. این‌ها را هم عبد می‌گوید اطع. این بعث‌های این جوری‌ها را هم می‌گوید اطع.

سه، این است که یک مصلحتی است، مصلحت این است که مولی این امر را بکند عبد هم این کارها را انجام بدهد. این هم یک مصلحتی است که مولی این امر را بکند عبد هم این کار را انجام بدهد حالا ولو این که توی این امر، توی این فعل یک مصلحت واقعی نباشد، همین که آن‌ها انجام بدهند، این هم این کار را بکند یک مصلحتی دارد. این هم یک جور است این جا هم عبد می‌گوید بله حق الطاعه مولی پیش می‌آید چون بالاخره گتره و گراف که نیست این هم براساس یک مصلحتی است. حالا من گفتم سه تا مثل این که چهار تا می‌شود.

چهارم این است که ... آن وقت آن یکی می‌شود پنج تا؛ آن استهزایی که آن دیگر از رده خارج است.

چهارم این است که نه یک مصلحتی است، ببینید مولی می‌خواهد انفاذ امر بکند، دستور بدهد. وقتی مولی اراده کرده انفاذ... هیچ مصلحتی هم ممکن است نباشد. اما می‌خواهد مثلاً آن را کردند فرمانده تیم حالا هیچ جنگی هم نیست، هیچی هم نیست ولی می‌خواهد تثبیت کند خودش را، یک دستوری می‌دهد؛ بنشینید، پا شوید، فقط همین می‌خواهد این امر انفاذ بشود که با همین کائن تثبیت بشود. این جا هم اگر گفت عبد بر او لازم است که ما اراد المولی انفاذه آن را هم بیاورد چون با همین آوردنش انفاذ آن می‌شود.

سؤال: فرقی با قبلی چیه؟

جواب: این جا مصلحتی را تعقیب می‌کرد. این جا نه فقط همین که می‌خواهد آمر باشد. می‌خواهد این حیثیت آمریت خودش را به کرسی بنهاند.

حالا بخوانم عبارت ایشان را:

فحكم العقل بـ «أطع» (که می‌گوید اطاعت باید بکنید) یعمّ ما إذا كان البعث متنزلاً من إرادة واقعیّة متعلّقة بالفعل بعنوانه الواقعی....

که آن گفتیم قدر متیقن و نرخ شاه‌عباسی آن هست که بعث متنزل باشد از چی؟ یعنی منبعث باشد از یک اراده واقعی‌ای که متعلق است به فعل به عنوان واقعی‌اش نماز است، روزه روزه است، این‌ها می‌شود عنوان واقعی. و گفته صلّ، گفته صم. یعمّ ما اذا كان البعث این جوری.

و كان البعث مقدّمياً لحفظ المراد الواقعی...،

یا نه، بعث مقدمه‌ای باشد برای حفظ مراد واقعی؛ گفته احفظ، احتط که آن را هم توضیح دادیم.

و ما إذا كان البعث موضوعيّاً و نتيجة البعث - أعنى انبعاث العبد من إنشائه - مراداً له بأن تكون المصلحة فى أن يأمر و ذاك يفعل....

مصلحت در این است که این بگوید، دستور بدهد و آن هم انجام بدهد. این مصلحتی بر آن مترتب است. این بگوید آن هم انجام بده. مثلاً فرض کنید که یک عالم بزرگی می‌خواهد نشان بدهد به این که من می‌گویم مردم هم گوش می‌کنند به حرف من. مصلحت دیگری ندارد که مثلاً با این گفتن او یک چیزی گیرش بیاید. ولی به دشمن می‌خواهد بفهماند، به دیگران بفهماند که من قدرتمند هستم، من حرفم نافذ است، مردم عمل می‌کنند. من بارها عرض کردم من یادم هست ما ده سال‌مان بود شاید مرحوم امام رضوان الله علیه آن امامی که هیچ حاضر نبود که یک ذره شکوه و جلال به خودش بگیرد، حتماً از خانه‌اش که می‌آمد بیرون تا درس برسد کسی همراهش باشد نمی‌پذیرفت. ولی ایشان از زندان که آزاد شد سال 42 همین امام یک کارهایی می‌کرد که به دولت بگوید بین روحانیت و من این جور نیستیم که دست‌مان خالی باشد. اولاً به این محله، آن محله قم می‌رفتند مردم هم چراغانی می‌کردند، می‌آمدند چه می‌کردند. ایشان می‌نشست توی منزل‌شان، خود من یکی از آن کسانی بودم که توی آستانه این دری که به حیاط بود و به اتاق بود. یک دست‌شان را این جوری می‌گذاشتند، یک دست‌شان را این جوری می‌گذاشتند یک عده از توی اتاق می‌آمدند می‌بوسیدند یک عده هم از توی حیاط یک جعبه‌ای گذاشته بودند می‌رفتند روی جعبه که بالا بود همین جور می‌بوسیدند. خب آن کسی که آن جور تأبی داشت این جا می‌خواست به دولت بگوید که علما و مرجعیت دست‌شان خالی نیست مردم با ما هستند.

این، فقط این مصلحت در چیه؟ این که این دستش را بگذارد آن‌ها هم ببوسند. این جا این که او بگوید آن‌ها هم عمل کنند. نه توی آن عمل چیزی هست ... مثل این که می‌گوید «قولوا حطه نغفر لكم» همین طور بگویید حطه حطه ما هم می‌آمرزیم شما را. ما می‌خواهیم ببینیم شما بنده ما هستید که ما می‌گوییم بگو حطه بگویید. خب این هم یکی است.

عبارت دارد «بل لغرضٍ له فى نفس الفعل» این ظاهراً غلط است.

بل لا لغرضٍ فى نفس الفعل...

به خاطر این که این فعل یک مصلحتی هم دارد نه.

بل الغرض كان قائماً في إنفاذ قوله...

غرض در این است که انفاذ قول که این قولش مؤثر واقع بشود مردم امتثال کنند همین.

سؤال: مصلحت به چه معنا است این‌ها که همه‌شان شامل مصلحت...

جواب: مصلحت یعنی فرض کنید سودی که به او می‌آید توی این فعل، مردم مثلاً با این نماز خواندن بیماری‌هایشان برطرف می‌شود یا بهشت به آن‌ها داده می‌شود یا چه می‌شود، یا خودش یک سودی می‌برد.

سؤال: سه قسم بودند که آن دو تا مثال‌های مصلحت بود. یک موقع مصلحت توی ...

جواب: ایشان جدا کرده.

و هذا العنوان كان مراداً له، فحينئذ أيضاً يحكم العقل بالانبعث، و تمشيته لكلمة المولى و إنفاذاً لقوله و تحصيلاً لغرضه.

این فرمایش ایشان حالا بینیم آیا این فرمایش ایشان تمام است یا تمام نیست ان شاء الله فردا. فردا تعطیل است به خاطر شهادت حضرت ان شاء الله دوشنبه.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.